

گزیده واژگان روان‌شناسی و علوم شناختی

فرهنگ اصطلاحات

فهرست

خوانندگان محترم، صفحه‌آرایی و شماره‌گذاری این کتاب به صورت دوگانه انجام شده است. شماره‌گذاری قسمت واژه‌نامه فارسی به انگلیسی از ابتدای کتاب تنظیم شده و شماره‌گذاری و تنظیم واژه‌نامه انگلیسی به فارسی از انتهای کتاب شروع شده است.

پیش‌گفتار.....	۹
واژه‌نامه فارسی به انگلیسی.....	۲۹
آ.....	۳۰
الف.....	۳۳
ب.....	۴۰
پ.....	۴۴
ت.....	۴۷
ث.....	۵۴
ج.....	۵۵
چ.....	۵۷
ح.....	۵۸
خ.....	۶۰
د.....	۶۳
ذ.....	۶۶
ر.....	۶۷
ز ژ.....	۷۱
س.....	۷۳
ش.....	۷۶
ص.....	۷۸

۷۹.....	ض
۸۰.....	ط ظ
۸۲.....	ع
۸۴.....	غ
۸۵.....	ف
۸۸.....	ق
۹۰.....	ک
۹۳.....	گ
۹۶.....	ل
۹۷.....	م
۱۰۳.....	ن
۱۰۸.....	هـ
۱۱۰.....	و
۱۱۲.....	ی

۳.....	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۴.....	A
۹.....	B
۱۱.....	C
۱۸.....	D
۲۲.....	E
۲۵.....	F
۲۷.....	G
۲۹.....	H
۳۱.....	I
۳۵.....	J, K
۳۶.....	L
۳۸.....	M

۴۲.....	N
۴۴.....	O
۴۶.....	P
۵۲.....	Q
۵۳.....	R
۵۶.....	S
۶۲.....	T
۶۵.....	U
۶۶.....	V
۶۸.....	W,Y,Z
۶۹.....	واژه‌نامه توصیفی

پیش‌گفتار

۱. اهمیت ترجمه در روان‌شناسی و علوم شناختی

آموزش و گسترش علم در کشورهایی که به هر دلیل، شرایط یا فرصت مناسبی برای رشد کافی علوم و فن‌آوری پیدا نکرده‌اند، ویژگی‌هایی دارد که برخاسته از بسیاری عوامل درونی و عوامل بیرونی است. به‌واسطه تأثیر این عوامل است که سازوکار ارتباط این کشورها با جوامع علمی و چه‌گونه تأثیرپذیری از این جوامع، مشخصات ویژه خود را پیدا می‌کند. در این میان، زبان به علت برخورداری از قدرت عظیم خود در انتقال مقدمات، سازوکارها و مفاهیم علمی، نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌نماید. یک آمریکایی یا بریتانیایی، در شرایط به‌هنگار، به‌راحتی نوشته‌های علمی موردنظر خود را به زبان انگلیسی می‌خواند و نیازی به برگرداندن مفاهیم به نظام زبانی دیگر ندارد. اگر هم به اصطلاحی که معنای تخصصی دارد، برخورد نماید با مراجعه به منابع انگلیسی، اطلاعات خود را در آن زمینه تکمیل می‌کند. این امر، ممکن است کم‌وبیش در مورد چند زبان دیگر هم صدق کند. اما با توجه به شرایط نابرابر توزیع اطلاعات در جهان و نبودن منابع کافی و پیش‌رفته علمی به زبان بومی، ما ناچار باید ابتدا مطالب زبان خارجی را از غربال زبان فارسی بگذرانیم و بعد درباره محتوای آن مطالب، اظهارنظر بکنیم یا آن را در بوتۀ نقد و بررسی قرار دهیم یا به محک آزمایش بزنیم و سپس به زبان فارسی، برای دانش‌آموزان، دانش‌جویان، هم‌کاران و علاقه‌مندان – که ممکن است دانش و مهارت کافی در آن زبان نداشته باشند – توضیح دهیم و اگر به برداشت و یافته جدیدی رسیدیم، دوباره آن را به یکی از زبان‌های عمده دنیا – اکثر اوقات انگلیسی – برگردانیم و وارد شبکه علمی جوامع دیگر بکنیم. اهمیت این موضوع، مخصوصاً موقعی برجسته می‌شود که به یک‌طرفه بودن این نوع ارتباط علمی توجه کنیم. متأسفانه، در بسیاری از کشورهای "درحال توسعه"، وضع چنین است. البته برخی از کشورهای شرقی سعی کرده‌اند دست‌کم در مواردی، این ارتباط را دوطرفه نمایند – اگرچه آن‌جا نیز اولویت با زبان دوم است. در این کشورها بین دانش‌مندان داخلی و خارجی، نوعی تبادل اطلاعات صورت می‌گیرد و رابطه، تقریباً دوطرفه می‌شود. درحالی‌که ما هنوز هم باید الفبای بسیاری از علوم پیش‌رفته را یاد بگیریم و دانسته‌ها را در درجه اول، به زبان فارسی بیان کنیم و اگر در مواردی به نتایج جدیدی رسیدیم، ترجیح می‌دهیم با دانش‌مندان خارجی، در میان بگذاریم تا سخن‌مان بُرد جهانی پیدا نماید. غافل از این‌که سخن، برخاسته از یک فرد نیست، بلکه حاصل تفکر و تحقیق بسیاری از دانش‌مندان است که در شرایط اجتماعی واقعی زندگی می‌کنند، آزادانه آرای‌شان را بیان می‌نمایند و به اندازه کافی درباره مفاهیم و سازوکارهای علمی باهم تعامل دارند و به زبان علمی مشترکی دست می‌یابند. زبان علمی، متعلق به یک فرد یا حتی گروه و مؤسسه نیست،

بلکه متعلق به کلّ جامعه و نمایان‌گر رشد نگرش‌ها و شیوه‌های برخورد در آن جامعه است. برای رسیدن به این زبان علمی مشترک، باید درعین حال که خود را با آخرین دست‌آوردهای علمی مجهّز می‌کنیم، از قدرت کافی برای پیوند دادن آن دست‌آوردها با بدنه علمی جامعه، برخوردار باشیم. بدین منظور باید در درجه اول، زبان خارجی بدانیم و ارتباط یک‌طرفه را به ارتباطی دوطرفه یا چندطرفه تبدیل کنیم. البته بلافاصله باید اضافه کنیم که این کافی نیست که دانش‌مندان ما مطالب را به زبان اصلی بخوانند و احياناً در محافل کوچک باهم به تبادل اطلاعات بپردازند. بلکه باید قادر باشند نظریه‌ها و مدل‌ها را برای دانش‌جویان، علاقه‌مندان و کلاً مردم نیز توضیح دهند و در جامعه، نیاز به دانستن و آگاهی را هرچه بیش‌تر بالا ببرند. روش و سازوکاری که از روزگاران قدیم در این باره، شکل گرفته است، ترجمه متون پایه‌ای به زبان بومی بوده است. در جریان ترجمه است که مفاهیم علمی جدید در جامعه میزبان (مقصد) وارد می‌شوند. این مفاهیم ابتدا به صورت "بسته‌بندی‌شده" و آماده، وارد زبان می‌شوند و بُرد محدودی دارند. اما به تدریج و بر اثر طرّاحی روش‌های فرضیه‌آزمایی و اعتباریابی به وسیله دانش‌مندان، از "حالت بسته‌بندی" بیرون می‌آیند و با دیگر مفاهیم و الگوهای فکری و عمل‌کردی ارتباط برقرار می‌کنند و میدان اثرگذاری خود را گسترش می‌دهند.

سنت ترجمه در ایران، به زمان‌های قبل از اسلام برمی‌گردد. اما از پایان قرن اول هجری، کار ترجمه، جدی‌تر می‌شود و تا پایان قرن پنجم ادامه می‌یابد. سه مرکز مهم ترجمه عبارت بودند از اسکندریه، جندی‌شاپور و حرّان. در این دوره، نویسندگان بزرگی مانند عبدالله بن المقفّع کتاب کلیله و دمنه را از سانسکریت به عربی ترجمه کردند. گفته می‌شود آثار ارسطو و بخش اعظم معارف یونانی، به وسیله حُنین و پسرش اسحاق به سُرّیانی و عربی ترجمه شد. حُنین و اسحاق زبان‌های عربی، فارسی، سریانی و یونانی می‌دانستند و به دنبال آثار فلسفی و علمی، به مراکز علمی دنیا، مخصوصاً به رم شرقی سفر می‌کردند. حُنین دو سال در رُم شرقی ماند تا زبان یونانی بیاموزد. جالب است که در قدیم، یک متن چندین بار، به دست مترجمان مختلف و از روی منابع متفاوت، ترجمه می‌شد. آن طوری که نوشته شده است از بیست کتاب ارسطو تقریباً هشتادوهشت ترجمه به عمل آمده است: یعنی به‌طور متوسط برای هر کتاب، بیش از چهار ترجمه ارایه شده است. این مترجمان وظیفه دوگانه‌ای داشتند: (۱) ارایه روایت درستی از متن؛ و (۲) ارایه واژه‌های مناسب درمورد مفاهیم جدید (برای مطالعه بیش‌تر در این مورد، به کتاب‌های تفکر یونانی، فرهنگ عربی، اثر دیمیتری گوتاس و ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی (۱۳۸۱) و درباره ترجمه با ویراستاری نصرالله پورجوادی (۱۳۶۵)، هر دو از انتشارات مرکز دانش‌گاهی تهران، مراجعه شود. آن‌چه در این جا نقل شد از منبع دوم - بخش دوم، تاریخچه ترجمه در اسلام و ایران - گرفته شده است).

دوره جدید ترجمه در ایران، از اواخر دوره قاجاریه، و از زبان‌های اروپایی آغاز می‌شود و روند رشد خود را هم‌چنان ادامه می‌دهد. در ترجمه کتاب‌های علمی، اصل، همیشه بر امانت‌داری بوده است و البته

قبل از آن، درک درست مطلب و اشراف داشتن بر زبان مبدأ و مقصد، مرتب یادآوری شده است. قاعده راه‌نما در ترجمه، از قدیم تا به امروز، این بوده است که اگر من به‌عنوان مترجم می‌خواستم مطلبی را که در کتاب خارجی بیان شده است، مستقیماً به فارسی بگویم، چه‌گونه بیان می‌کردم. این قاعده را به‌گونه دیگر نیز می‌توان گفت که اگر قرار بود نویسنده کتاب، این مطلب را به زبان فارسی بگوید، چه‌گونه بیان می‌کرد. این قاعده، خود، بار سنگینی بر دوش مترجم می‌گذارد و نقش او را از «برگردانی»، به «بازآفرینی» ارتقا می‌بخشد.

با وجود اهمیت و ضرورت ترجمه، آن‌چه در حال حاضر در حوزه‌هایی مانند روان‌شناسی و علوم شناختی در ایران اتفاق می‌افتد، چندان قابل دفاع به‌نظر نمی‌رسد. اگرچه اقبال جوانان ما به ترجمه، قابل توجه و ارزش‌مند است، اما اگر در این مسیر، هدایت‌هایی صورت نگیرد، به بی‌راهه کشیده خواهد شد. ما نکته‌ای را دست‌کم گرفته‌ایم و آن این است که برای درک تفکر و آثار یک دانش‌مند، باید دانشی تقریباً در حد خود آن دانش‌مند داشت. تنها مسأله زبان، چه فارسی و چه خارجی، کافی نیست - اگرچه گاه این شرایط هم جدی گرفته نمی‌شود.

در غرب، زمانی که زبان انگلیسی، مثل امروز وجهه جهانی پیدا نکرده بود، دانش‌گاه‌ها و مراکز علمی به ترجمه روی آوردند و آثار روان‌شناسان بزرگ را دانش‌مندان بزرگ آمریکایی و بریتانیایی، به انگلیسی ترجمه کردند. به عنوان مثال، کتاب تعبیر خواب فروید (۱۹۰۰) به وسیله ابراهام اردن بریل روان‌پزشک اطریشی تبار آمریکایی ترجمه شد (۱۹۱۳). کلیات آثار فروید زیر نظر روان‌کاو برجسته، جیمز ب. استریچی، در چندین جلد، به انگلیسی ترجمه شد. فروید، هم‌چنین، مترجمان و شارحان بزرگی از قبیل ارنست جونز و کالوین استنلی هال داشت. کتاب پاولوف را هورسلی گانت از چهره‌های نام‌آور روان‌پزشکی در دانش‌گاه جانز هاپ‌کینز به انگلیسی برگرداند. کتاب‌های لوریا را دانش‌مندانی مانند مایکل کول و جیمز ورج، به انگلیسی ترجمه کردند و چهره‌هایی مانند الیور سکس بر آن مقدمه نوشتند. کتاب اندیشه و زبان ویگوتسکی (۱۹۳۴) را ابتدا هانفمن از دانش‌گاه برن‌دیس و گرتود واکار از دانش‌گاه هاروارد، دو چهره شناخته‌شده، ترجمه کردند (۱۹۶۲) - با مقدمه جالب جروم برونر - و بعد روان‌شناسان بزرگی مانند ون درویپر، وال سینر، ری‌بر، کارتون، کوزولین و دیگران، دنبال کار را گرفتند. کتاب‌های پیازه را نیز روان‌شناسان به نام رشد در انگلستان و آمریکا به انگلیسی ترجمه و به جامعه علمی معرفی کردند.

در ایران نیز این سنت، کم‌وبیش، دنبال شد. اگر از زمان شروع رشته روان‌شناسی، به‌عنوان رشته‌ای مستقل از فلسفه و علوم تربیتی، در دانش‌گاه تهران را در نظر بگیریم (۱۳۴۳)، آثار روان‌شناسی را بزرگان این علم ترجمه می‌کردند. برای مثال، کتاب روان‌شناسی مرضی اثر کولمن را خانم دکتر بیرجندی، کتاب نظریه‌های شخصیت اثر هال و لیندزی را دکتر سیاسی، کتاب اصول روان‌شناسی اثر مان را دکتر صنایعی، کتاب روش‌های نو در روان‌کاوی اثر کارن هورنای را دکتر شاملو، کتاب روان‌آزمایی اثر آناستازی را دکتر براهنی و برخی از کتاب‌های پیازه را اساتید شناخته‌شده ایرانی به فارسی برگرداندند.

اما امروزه وضع ترجمه در ایران به گونه‌ی دیگری است. اساتید، ترجمه را به جوان‌ترها سپرده‌اند و در بهترین صورت، به نظارت نه‌چندان جدی بر کار آن‌ها اکتفا می‌کنند. در نتیجه، متن‌های ترجمه‌شده، گاه غیردقیق و حتی غلط از آب درمی‌آیند. شنیدم در جلسه‌ای که درباره‌ی یک پروژه تحقیقی برپا بوده، بالأخره به یاد این می‌افتد که باید پیشینه‌ای نیز درباره‌ی موضوع تحقیق آماده شود! وقتی در آن جلسه بحث Review (که متأسفانه اغلب به "مرور ادبیات" ترجمه می‌شود)، پیش می‌آید، یکی از مسئولان تحقیق می‌گوید "آن که کاری ندارد، می‌دهیم برای‌مان ترجمه می‌کنند!!" یعنی ترجمه به‌عنوان یک "کار" اضافی، حاشیه‌ای و کاملاً غیرضروری به حساب می‌آید که حتی فرد دیگری که هیچ‌گونه نقشی در فرآیند تحقیق ندارد و در جریان طرح سؤال و فرضیه نیست، می‌تواند انجام دهد. بر اثر این نوع برخورد هاست که در پروژه‌های تحقیقی و مقاله‌نویسی ما که خود، اغلب، تقلید ناقصی از کارهای دیگران در خارج است، ترجمه هیچ جای گاهی پیدا نکرده است. گویی فرایند تفکر، تحقیق و علم، پس از ترجمه متن به فارسی، آغاز می‌گردد. بنابراین، دقت چندانی نمی‌طلبند و مدیر پروژه هم خود را ملزم به یادگیری مفاهیم، اصطلاحات و معانی احساس نمی‌کند. براین اساس، نه فصلی در رساله‌ها به چه‌گونه‌ی دست‌یابی به اصل اثر، زبان متن، کیفیت ترجمه و مخصوصاً چه‌گونه‌ی وضع معادل‌ها اختصاص می‌یابد و نه در پروژه‌های تحقیقی، چنین کاری صورت می‌گیرد. تنها در مورد برخی از آزمون‌ها، آن هم به بهانه بررسی اعتبار و ثبات آزمون، و نه مبانی نظری و اسلوبی، به صورت کاملاً گذرا و سطحی، به این کار مبادرت می‌شود و اندکی توضیح داده می‌شود.

فرایند یافتن یا ساختن معادل‌ها، خود، موضوعی بسیار پیچیده، دقیق و ظریف است و به دانش و مهارت کافی نیاز دارد. دکتر محمود صناعی در پیش‌گفتار کتاب *اصول روان‌شناسی* (اثر نرمن ل. مان)، یافتن یا ساختن اصطلاحات را مشکلی بزرگ در کار ترجمه کتاب‌های روان‌شناسی ذکر کرده است. او می‌نویسد که برای یافتن یا وضع اصطلاح جدید در ترجمه کتاب *اصول روان‌شناسی*، ماه‌ها هفته‌ای یک بعدازظهر، جلسه اصطلاحات علمی تشکیل می‌شد و گاه ساعت‌ها بر سر یک اصطلاح بحث درمی‌گرفت. وی در این باره، از افراد صاحب‌نظری نام برده که در این امر مهم، او را یاری رسانده‌اند: بزرگانی مانند احمد آرام، منوچهر بزرگ‌مهر، مهدی جلالی، یحیی مهدوی، مجتبی مینوی و مصطفی مقربی. شاید به همین دلیل است که بسیاری از اصطلاحاتی که دکتر صناعی به هم‌راهی این اساتید برگزیده است، هم‌چنان مورد استفاده قرار می‌گیرند و به نحوی به بدنه «علم» روان‌شناسی در جامعه ما پیوند خورده‌اند. نکته‌ای را که در این باره باید تأکید کرد این است که مفاهیم که عمدتاً در قالب اصطلاحات و واژه‌های تخصصی بیان می‌شوند، ستون اصلی نظام‌های علمی را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم باید به شکل کلماتی قابل‌درک، دقیق و قابل‌انتقال بیان شوند، به گونه‌ای که امکان تبادل‌نظر پدید بیآورند. به‌همین دلیل، عده‌ای معتقدند تا علمی به زبان بومی، تعریف و مفهوم‌سازی نشود، نمی‌تواند امکان ترویج و گسترش در آن جامعه را پیدا نماید و در نتیجه، نمی‌تواند سازوکارهای لازم را هم برای بیان در زبان‌های زنده دنیا به خود اختصاص دهد. این که گاه گفته می‌شود که باید دانش‌جویان مطالب درسی را به زبان اصلی (مثلاً انگلیسی) بخوانند، از اهمیت و نقش ترجمه به هیچ‌وجه چیزی کم نمی‌کند. حتی اگر

برخی علوم کاربردی را هم که امروزه جنبه تقریباً جهانی پیدا کرده‌اند، در نظر بگیریم، صرفاً کاربرد اصطلاحات به زبان اصلی، به معنای مجهز شدن آن جامعه، به آن نوع علوم نیست. در حال، باید نوعی انطباق یا هم‌سویی تصویری و مفهومی در این باره، بین دو یا چند زبان به وجود آید، مخصوصاً مواردی که مطالب در سطح مفاهیم پیش‌رفته علمی و مدل‌ها عرضه می‌شوند.

لوریا زبان را دارای سه جنبه یا کارکرد می‌داند: (۱) زبان به عنوان شکل خاصی از ارتباط اجتماعی؛ (۲) زبان به عنوان ابزاری برای فعالیت‌های فکری و عقلانی؛ و (۳) زبان به عنوان سازوکاری برای تنظیم یا سازمان‌بخشی فرایندهای ذهنی و رفتاری در انسان. محدود کردن زبان صرفاً به یک جنبه یا کارکرد، یعنی فقط جنبه پیام‌رسانی آن را در نظر گرفتن، در واقع، غفلت از نقش عظیم زبان در فرایندهای شناختی اعم از ادراک، حافظه، مفهوم‌سازی، حل مسأله و تصمیم‌گیری است. مشاهدات ارزش‌مند پیازه، ویگوتسکی، لوریا و نیز روان‌شناسان اخیر درباره تکوین زبان و ارتباط متقابل آن با شکل‌گیری و تحول فرایندهای ذهنی در کودکان، یافته‌های جالب و قابل توجهی فراهم آورده است. این یافته‌ها جملگی حکایت از آن دارند که رشد فکری افراد و رشد و گسترش علوم در جامعه، به نحوی از انحا به زبان مربوط می‌شود.

بنابر آن چه گفته شد، ما در حال حاضر ناگزیر از ترجمه، ترجمه‌های دقیق، درست و قابل‌فهم از آثار بزرگان روان‌شناسی و سایر رشته‌های مربوط هستیم. انتخاب هر اثری برای ترجمه باید به‌گونه‌ای صورت گیرد که نیاز واقعی جامعه را برطرف سازد و در عین حال، نیازهای جدیدی را هم پدید بیاورد. بنابراین، انتخاب اثر باید تابع معیارها و موازینی باشد. ترجمه باید به وسیله خود اساتید انجام شود تا حرمت بزرگان علم حفظ شود و افکارشان به درستی به دیگران انتقال یابد. ترجمه باید به‌نحوی وارد فرایند تحقیق و تألیف بشود و برای خود هویتی کسب نماید. یعنی همان قدر که درباره طرح فرضیه‌ها، تعداد نمونه، اهمیت معنی‌دار بودن یافته‌ها، طراحی تجربی، خطاها و غیره صحبت می‌شود و در آن باره ظاهراً حساسیت‌هایی وجود دارد، درباره ترجمه و معادل‌سازی نیز باید وجود داشته باشد - البته به‌صورت جدی. ترجمه، تنها در دانستن زبان مبدأ و زبان مقصد خلاصه نمی‌شود، بلکه با وسعت و عمق دانش مترجم درباره موضوع و موضوع‌های وابسته نیز ارتباطی نزدیک دارد. شاید مواردی باشد که نتوانیم برای اصطلاحات، در فارسی معادل گویایی بیابیم یا بسازیم، در آن موارد نیز باید قادر باشیم با زبانی فصیح، توضیح دهیم. ممکن است این جمله نگارنده اندکی گستاخانه باشد، اما من معتقدم که اگر کسی نتواند مفهومی را به زبان مادری خود به‌طور قابل‌فهم برای افرادی که اطلاعات کافی در آن باره ندارند، حتی افرادی که اصلاً اطلاعی ندارند توضیح دهد، خود، معنای آن اصطلاح یا مفهوم را به خوبی درک نکرده است و شاید به همین دلیل باشد که در بسیاری موارد، ما خود در جریان توضیح‌دادن مطلب، بهتر می‌توانیم آن مطلب را جذب کنیم، به ریزه‌کاری‌های آن بیش‌تر توجه نماییم و به یک اعتبار، آن را فراگیریم!

۲. استفاده از فرهنگ لغت در ترجمه و واژه‌گزینی

امروزه، برای کشورهایی که به هر دلیل از قدرت لازم برای تولید و گسترش علم، فن‌آوری و ثروت در سطح جهانی برخوردار نیستند و یا وابسته به جهان به اصطلاح پیش‌رفته هستند، ترجمه، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید - البته، در مواردی نیز، ترجمه به منظور آشنایی با فرهنگ و تاریخ و تمدن ملت‌های دیگر، صورت می‌گیرد. ما نیز این ضرورت و اجتناب‌ناپذیری را در جامعه خودمان، با تمام وجود، لمس و احساس می‌کنیم. در این جا قصد پرداختن به فرایند ترجمه، اهمیت و سازوکار آن نیست، بلکه فقط به یکی از جنبه‌های آن که همانا مراجعه به فرهنگ لغت است، اشاره می‌شود.

مطلب را از این جا آغاز می‌کنیم که مراجعه به فرهنگ دو یا چند زبانه، در فرایند درک و برگردانی معنای کلمات از زبانی به زبان دیگر، موضوعیت پیدا می‌کند و نه جدا از آن. حتی در مورد افرادی که تسلطشان بر زبان مبدأ کافی است، ممکن است مراجعه به فرهنگ، برای دسترسی به واژه‌های دقیق‌تر و مناسب‌تر پیش بیاید. تردیدی نیست که می‌توان با هدف‌های دیگری هم به فرهنگ مراجعه کرد، اما در نهایت، هدف از این مراجعه، برگرداندن مفهوم واژه، عبارت و جمله‌ای از زبانی به زبان دیگر است که تقریباً به همان معنای ترجمه یا سازوکاری وابسته به آن است. اما نکته در این جاست که ما کلمه تک‌معنایی نداریم. هر کلمه، معنای مختلفی دارد که از آن میان یک یا چند معنا، به لحاظ کاربرد در متنی که می‌خواهیم آن را ترجمه کنیم، متداول‌تر و محتمل‌تر به نظر می‌رسد. این تداول و احتمال را عمدتاً زمینه، متن یا بافت سخن تشکیل می‌دهد. ترجمه، در واقع، انطباق نسبی یک سیستم ذهنی (کلامی، تصویری و پردازشی)، با یک سیستم ذهنی (کلامی، تصویری یا پردازشی) دیگر است. می‌توان گفت که این انطباق، مطابقت یا تناظر، هیچ‌وقت به طور کامل (صددرصد) صورت نخواهد گرفت. علت آن، اطلاعات برخاسته در ذهن بر اثر شنیدن یا خواندن یک کلمه، عبارت یا جمله از یک سوی، و "اختیاری" بودن ارتباط بین واژه و مصداق یا مورد اشاره، از سوی دیگر است. امروزه، ما در زبان روزمره، هیچ ارتباطی بین واژه "اسب" و خود اسب، احساس نمی‌کنیم و به همین دلیل هم هست که در زبان‌های مختلف، واژه‌های مختلفی برای اسب وجود دارد. داستان خریدن انگور را همگی در داستان مولوی به یاد داریم. حال اگر چند نفر با زبان‌های مختلف جلو اسب قرار بگیرند، مشکلی وجود نخواهد داشت، چون حضور اسب، محدودیت و مرزبندی "مناسبی" در پردازش و بازیابی اطلاعات از ذهن و فعالیت حافظه کارآیند، ایجاد می‌کند و همه هم‌صدا می‌شوند که درباره این حیوان حرف می‌زنند. اما همان‌طور که لوریا می‌گوید، یکی از دلایل شکل‌گیری و تحول زبان، مضاعف کردن جهان ذهنی و امتداد دادن آن و نشان دادن بازنمایی و تصور به جای ادراک است: یعنی سخن گفتن درباره چیزی که در حال حاضر در جهان ادراکی ما قرار ندارد، بلکه قرینه‌ای از آن در ما فعال است. به اعتبار همان قرینه یا صورت ذهنی است که امکان فرمول‌بندی کلامی - منطقی آن چیز با اشیای دیگر فراهم می‌شود. من همین الان می‌توانم درباره اسب سخن بگویم، اسب را تعریف کنم، اطلاعاتی در آن خصوص بدهم و درباره صفات و ویژگی‌های اسب و نیز جای‌گاه آن در سلسله‌مراتب جان‌داران و جانوران و نقش آن در زندگی بشر در

طی تاریخ حرف بزیم. در ذهن شنونده یا خواننده، به اعتبار کلمه "اسب"، شبکه‌های اطلاعاتی فعال می‌شوند و کموبیش منظور من، درک می‌گردد. ولی آیا اسبی که من مدّ نظر دارم، در ذهن دیگران هم، همان است؟ یا نه، اسبی است انتزاعی، مفهومی، تعریفی و منطقی، یعنی یک صورت ذهنی یا گزاره‌ای که با تعریف و کاربرد کلمه در جمله‌های مختلف مربوط به کاربرد واژه اسب، مشخص می‌گردد. من به ضرورت تجربه‌ای که با اسب داشتیم، احساسی را هم ممکن است در این باره تجربه نمایم. این است که معنای "مضمونی" آن در ذهن من با معنای "مضمونی" آن که در ذهن افراد ممکن است فعال شود، فرق می‌کند [مثلاً تجربه شخصی من با اسبی که خودمان داشتیم و رنگش "کَهَر" (رنگ سرخ مایل به قهوه‌ای) بود و مرا می‌شناخت و موقعی که مُرد، من خیلی ناراحت شدم، با تجربه افراد دیگر فرق می‌کند].

حال برگردیم به نکته‌ای که مطرح شد: این که تقریباً هیچ واژه‌ای نمی‌توان یافت که تک‌معنایی باشد. شاید گفته شود که وقتی من برای یافتن واژه "horse" به فرهنگ مراجعه می‌کنم، واژه "اسب" را می‌بینم. بلی، این درست است، اما علاوه بر آن، کلماتی مانند "سواره‌نظام"، "خرک"، "حلقه"، "دوا"، "گُرد" و "هروئین" و نیز کلی اصطلاحات مختلف را هم می‌بینم و نیز "horse" می‌تواند حالت فعلی داشته باشد که معنایی متفاوت پیدا می‌کند. اما آن چه در این میان کمک خواهد کرد که معنای موردنظر را انتخاب نماییم، متنی است که با آن روبه‌رو هستیم. این مسأله را می‌توان در جریان ترجمه از فارسی به انگلیسی، روشن‌تر توضیح داد. فرض کنید که می‌خواهیم شعر فردوسی را به انگلیسی ترجمه کنیم:

ببینیم تا اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بی‌سوار
و یا باره رستم جنگ‌جوی به ایوان نهد بی‌خداوند روی

"باره" در فارسی به معنی اسب است، اما ویژگی‌هایی دارد که به آن نوعی تشخیص می‌دهد. مسلماً نباید "اسب" و "باره" را در انگلیسی با کلمه واحدی بیان کنیم. نمونه دیگر در این باره این شعر سعدی است:

به چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سَبَق بُرد از شتابان
سمند بادپای از تک فرو ماند شتربان هم‌چنان آهسته می‌راند

در این جا منظور از سمند بادپای، باز اسب است (با رنگ متمایل به زرد)، اما اسبی که واژه horse نمی‌تواند در آن خصوص ادای مقصود نماید.*

* I saw with my own eyes in the desert,
a man who walked slowly; get before one who went fast.
The *fleet steed* tired galloping, whilst a
the camel driver proceeded in an equal slow pace.
[*Gulistan- a Rose Garden*, Translated by Major R.P. Anderson, and edited by Francis Gladwin. Tehran: Al-Hoda International Publisher, 1379.]

علاوه بر خصوصیتی که برشمردیم - یعنی این که هر واژه بیش تر از یک معنا دارد - نقش جنبه‌های هیجانی و عاطفی مربوط به واژه را باید یادآور شد. بازخوردها و حالت‌های عاطفی و هیجانی ما در انتخاب واژه‌ها و معنای آن‌ها اثر می‌گذارند. تنها این نیست که فردوسی در مورد رستم، واژه "باره" را به کار می‌گیرد، بلکه ظاهراً می‌خواهد که در جنگ، رستم بر اسفندیار پیروز شود و این نکته‌ای است که در کل داستان رستم و اسفندیار، خود را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم نشان می‌دهد، اگرچه با کشته شدن اسفندیار، فرّ و شکوه پهلوانی نیز از هم فرو می‌پاشد. حالت‌های عاطفی، گاهی نیز خود را در عبارت‌ها و جمله‌های ساده‌ای مانند "سوار بر اسب شد"، "بر پشت اسب نشست"، "پای در رکاب نهاد"، "بر روی زین اسب جای گرفت"، "گهی پشت زین و گهی زین به پشت" و غیره نشان می‌دهد؛ در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: "... یک روز برنشستم ... و به صحرا بیرون رفتم به بلخ و همان یک اسب داشتم و سخت تیزتک و دونده بود ...". در این جا "برنشستن" به معنای نشستن روی اسب، آمده است.

گذشته از جنبه‌هایی که گفتیم، کافی است در متن انگلیسی، کنار واژه horse، واژه دیگری بنشیند (اسم، فعل، صفت و غیره) و معنای آن را از بیخ و بُن تغییر دهد:

hear something from the horse's mouth، که در این جا اصلاً نباید horse به معنای اسب ترجمه شود. منظور، شنیدن خبری از منبع معتبر است. و یا he is a dark horse که منظور احتمال موفقیت در مواردی است که انتظار نمی‌رود.

با این همه، در مورد واژه horse شاید خیلی سوءتفاهم یا کژفهمی صورت نپذیرد، مخصوصاً اگر متن درباره حیوان اصیل و نجیبی باشد. در این جا وجود قراین آشکار و مهمی کمک می‌کنند تا درک مطلب انجام پذیرد. اما مسأله این جاست که بسیاری از واژه‌ها - حداقل آن گونه که امروزه به کار می‌روند - حالت ذهنی (شناختی - عاطفی - هیجانی) و یا کلاً حالت کاملاً انتزاعی دارند. در این گونه موارد، کمکی که فرهنگ لغت می‌کند، محدود خواهد بود. نقش اصلی را متن ایفا می‌کند - نه تنها جمله یا جمله‌های قبلی، نه تنها فصل، بلکه کل اثر و حتی گاه تفکر کلی یک نویسنده یا متفکر. به عنوان مثال، به واژه grace اشاره می‌کنیم. در فرهنگ حییم معانی مختلفی ذیل این مدخل آمده‌اند، از قبیل توفیق، فیض، تأیید، مرحمت، التفات، ظرافت و غیره. در فرهنگ باطنی، زیبایی، قشنگی، وقار، متانت، ظرافت، نزاکت، لطف، مرحمت، محبت، بزرگواری و غیره، و در فرهنگ حق‌شناس، زیبایی، لطف، ملاحظت، قشنگی، جذب، لطافت، حُسن رفتار، غایت و غیره را در ذیل این واژه می‌بینیم. مسلماً هر کدام از این معانی، جای‌گاه خاص خود را داراست و مترجم وقتی به این فرهنگ‌ها مراجعه می‌کند، در بهترین صورت، فقط با چند گزینه روبه‌رو می‌شود. انتخاب معنا برعهده خود اوست. حتی در مواقعی ممکن است هیچ یک از این معانی جای خالی را که او احساس می‌کند، پُر ننماید و بنابراین، مجبور است که دست به معادل‌گزینی یا معادل‌سازی بزند، چیزی که در اصطلاحات روان‌شناختی، اغلب، اتفاق می‌افتد. همان واژه grace، در ادبیات و مخصوصاً در مواردی که با واژه‌های دیگر همراه شده است، به صورت‌های زیر ترجمه شده است [از فرهنگ برابره‌های ادبی، صالح حسینی، تهران: نیلوفر، ص ۸۰].

grace and respect ≈ لطف و مرحمت	grace and truth ≈ فیض و راستی
grace of God ≈ فیض الهی	grace of repent ≈ فیض توبه
grace of Lord ≈ عنایت پروردگار	graceful ≈ دل‌کش، فریبا
gracefulness ≈ دل‌ربایی	graces ≈ دل‌بری و حُسن

این جاست که باید به نقش خلاقانه مترجم پی بُرد. اگر مترجم مانند اکثر علاقه‌مندان به ترجمه آثار غیرادبی، غیرتخصصی و غیرفلسفی، فردی تازه‌کار است و نیاز به استفاده از فرهنگ دارد، فرهنگ لغت فقط در باغچه‌ای را به روی او باز می‌کند. اما این که او از میان صدها گل رنگارنگ، کدام گل را انتخاب خواهد کرد، به درک او از متن و به ذوق وی بستگی دارد و گاهی نیز به تناسب و برآزش آن گل با دسته‌گلی که قبلاً آماده است، مربوط می‌شود.

شاید تصور شود که ترجمه متون علمی - مثلاً متون روان‌شناسی - چندان نیازی به خلاقیت نداشته باشد و اطلاعات پیرامونی یا «درباره‌ای» و ذوق و سلیقه، چندان دخالتی در آن ندارد و در نتیجه، فرهنگ لغت می‌تواند نقش اصلی را ایفا نماید. اما در واقع، چنین نیست. این درست است که ما عموماً در برابر واژه (B) behavior رفتار، در برابر واژه (P) personality شخصیت و در برابر واژه (D) depression افسردگی می‌گذاریم، اما مواردی هم هست که باید در برابر واژه B سلوک، کردار، عمل، عمل کرد و حتی حرکت، در برابر واژه P منش، چهره مهم، هویت، قهرمان (داستان) و غیره و در برابر واژه D رکود، افت، گودال، فشار و غیره باید قرار دهیم. بنابراین، کار معادل‌گذاری صرفاً در مراجعه به فرهنگ لغت عمومی خلاصه نمی‌شود، بلکه بسی پیچیده‌تر و ظریف‌تر از آن است. اگرچه این مراجعه در اکثر موارد لازم است، اما کافی نیست.

در این‌جا به منظور نشان دادن نمونه‌هایی از پیچیدگی انتخاب واژه برای اصطلاحات و مفاهیم، به دو مورد اشاره می‌کنیم:

الف) در زبان انگلیسی، دست‌کم چهار واژه در رابطه با تحقیق، پژوهش، بررسی و مطالعه داریم:

1. Investigation

to study by close examination and systematic inquiry;

- رسیدگی، واری، بازجویی، تحقیق، پژوهش [حییم]؛

- تحقیق، رسیدگی، بازجویی [باطنی]؛

- بررسی، پژوهش، تحقیق [براهنی و هم‌کاران]؛ واری [شعاری‌نژاد]

2. Research

- studious and critical inquiry and examination aimed at discovery and interpretation of new knowledge;

- any logical procedure for uncovering the essence of any phenomenon based on logical conceptualization [Corsini];
- systematic effect to discover or confirm facts by scientific methods of observation or experiment, usually including investigation of previous research in libraries or computerized sources [Corsini];
- پژوهش، جست‌وجو، تفحص، تتبع، تحقیقات علمی کردن، تتبعات کردن [حییم]؛
- تحقیق کردن، پژوهش کردن، تحقیق، پژوهش، تحقیقاتی [باطنی]؛
- پژوهش [براهنی و هم‌کاران]؛ تحقیق [منصور و هم‌کاران]

3. Inquiry

- a request for information;
- a search for truth or knowledge;
- systematic investigation of matter of public interest;
- خبرگیری، پرسش، استناد، بازجویی، رسیدگی، تحقیق [حییم]؛
- پرسش، سؤال، استناد، پرس‌وجو، کندوکاو، تحقیق، رسیدگی، کاوش، بازجویی [باطنی]؛
- بررسی [براهنی و هم‌کاران]؛ پرسش [پورافکاری]؛ پرسش‌گری [آشوری]

4. Study

- the use of the mind to gain knowledge;
- the act or process of learning about something;
- careful examination;
- to consider attentively or in detail;
- اندیشه کردن، تفکر کردن، بررسی کردن، مطالعه کردن [حییم]؛
- مطالعه، تحقیق، بررسی، ورنانداز کردن، با دقت نگاه کردن، تو بحر چیزی رفتن [باطنی]؛
- مطالعه، بررسی، تحقیق [براهنی و هم‌کاران]؛ پژوهش [پورافکاری]؛ وارسی [آشوری]

چنان‌که می‌بینیم، هم‌پوشانی‌هایی در گزینش و وضع معادل‌ها وجود دارد. این هم‌پوشانی‌ها از یک سوی به خود مفاهیم در زبان انگلیسی مربوط می‌شود و از سوی دیگر به برابرنهادهایی که در برابر آن‌ها برگزیده می‌شوند و البته به متن و زمینه‌ای که اصطلاحات در آن به کار می‌روند. تحقیق یا پژوهش، و محقق یا پژوهش‌گر دو واژه‌ای هستند که در ادبیات روان‌شناسی زیاد به کار می‌روند و در بسیاری موارد تقریباً هم‌معنا تلقی می‌شوند.